

حکومت پرستم در خاک برد  
 فلك خاک بر آندرومک بیخت  
 عمارات و دیوارهای کهن  
 فرارم بود انتهای مراد  
 عصاگرددم وقت پیری بسر  
 رهائی شود حاصلت از محن  
 بامداد اشکم بجیحون شوم  
 بریزم در از چشم باپور خود  
 بدخت هلن رجعم بهتر است  
 ( ناتمام )

چو هکتور شیر افکن من ببرد  
 چو خونش سرریگ مقتل بریخت  
 نخواهم دیدن دوباره وطن  
 اگر دانیم چیست اندر نهاد  
 همان به کزین ملک گردهم بدر  
 چو از لطف هجرت گذاری بمن  
 چو باری ازین ملک بیرون شوم  
 بآن خون چون لعل هکتور خود  
 چو عشقت بمن موجد صد شراست

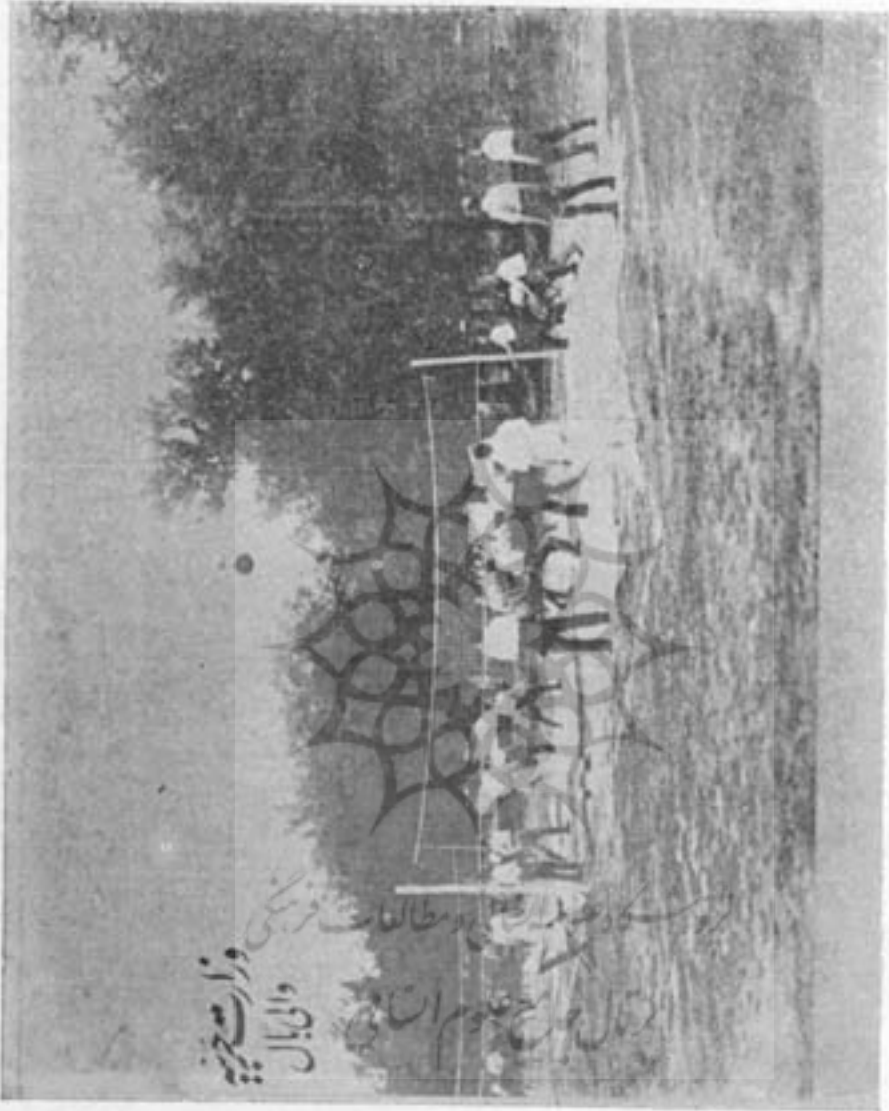
( ژان ژاک روسو )

۱۷۷۸ - ۱۷۱۲

آقای نجیب الله خان متعلم

در روز تولد ژان ژاک . مادر مهر گشایش جهان را وداع گفت ژان ژاک بقدم اولین  
 حیات لطمه از مصائب عالم را خورد . ژان ژاک نه مانند پوالورا سبین و والتر مقرب  
 شاهان بوده و در دربار سلطنت زیباترین میگردان بل طبعاً متوجه تصور سلاطین و امرا جنگلهای  
 سرسبز و صحراهای دلکش را ترجیح میداد . و از دربارهای مجلل اروپا کوهستانهای که  
 دست طبیعت در زیبایی آن فرو گذاشته نکرده می پسندید .

روسو باصطلاح اهل جهان بدبخت بوده چه آرا مگانه مجلی نداشت و جبروت را ندیده  
 بود . اما در حقیقت یگانه کسیست که مانند پیره مردان دانای شرق دنیای ناچیز را ناچیز میدانست  
 و جهان را حقیر مینخواند چه در عصر خود حقانیت را معدوم میدید . با تمدن که روز بروز  
 بشر را بسوی سقوط میکشاند مقابله مینمود و از عوامل که ملل را به استراحت و عیش پرستی  
 میرساند مدافعه میکرد . اوضاع دربار فرانسه و فقدان روح ملی را از فجایع میدانست و



وزارت خزانہ  
و القیام  
وزارت خزانہ  
و القیام  
وزارت خزانہ  
و القیام



پروہ شہ گاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

عاقبت خونین سلطنت بور بون را بچشم میدید و از آن در هر جا کنایتاً ذکر می نمود از لباسهای مندرس و پیوند های لباس غربا متأثر میگردد و بر نال های گرسنگان پاریس میگریست .

بزرگترین خدماتش کتب تریوی اوست که فن تعلیم را با اصول ساده و دلچسپی جلوه میدهد ، روسو بسال ۱۷۱۲ در شهر ژینوا متولد گردیده و پدرش ساعت سازی میکرد . نمیتوانست که پسر خود را چنانچه شاید و باید تعلیم نماید بجز آنکه قصص و روایاتی را شبانه برایش میخواند ، پس معلومات ابتدائی او عبارت از همان کتب بود که از زبان

پدرش شنیده بود . پدر روسو بعد از چندی غربت و پریشانی مجبور بمسافرت گردیده و وطن خود را ترک و پسر را بشبانی تسلیم کرد .

کمی نگذشته بود که ژان ژاک روسو بحیات اجتماعی داخل گردیده و در صحنه کارزار عالم قدم گذاشت برای تحصیل معیشت هر دوی را میکوبید و از هیچ کاری روگردان نبود حتی مدت چندی نوکری شخصی را نیز میکرد تا اینکه مدتی نزد مادام دووارین معطل گردید و رشته تحصیل خود را دوباره بدست آورده علوم زیادی آموخته و راه پاریس را پیش گرفت .

روسو در کادمی بواسطه يك نوت موسیقیش تا اندازه پذیرفته شد اما موقع مناسبی پیدا کرده نتوانست تا اینکه بوسیله مادام دوپن بکتابت سفارت فرانسه دروینز مامور گردید . بعد از کمی باسفير فرانسه مناقشه و مباحثه نموده در فرانسه داخل شد . ازینجاست که

آفتاب سعادتش طلوع میکند و قلم روزگار نام ناامیش را در صفحه جهان نقش مینماید ، روسو بواسطه اپرای معروفش روح زیبا مشهور گردید دو سال ۱۷۵۴ در عالم مالیاتی و قاموس نویسی داخل شد . در سال ۱۷۵۰ بواسطه خطابه مشهورش خطابه علمی و صنعتی ستاره اقبال و سعادتش درخشان تر گشت .

ژان ژاک میتواندست که بکوشش و وسایل مختلفه خصوصاً تملق و مدیحه سرانی بدربار سلطنتی خود را معرفی نموده از شاه فرانسه مستعمری یابد اما بد بختانه قیافه نادرستی داشت که او را پسپا میزد . در باری که از پوزو سیون های متملق و زینت های عارضی بر میگردد

قدر دانی اشخاص بزرگ نمیتوانست چه بزرگان آنوقت عقیده داشتند که: کسی که لباس کهنه بپوشد و موی ژولیده داشته باشد شخص درست نخواهد بود و قابل این نیست که در خیابان های مفسن و قصور عالی و رسای ( قصر شاهان فرانسه ) زندگی نماید.

از طرف دیگر روسو پول و آرایش زندگی را نمی پسندید و تنهایی و گوشه انزوی خویش را ترجیح میداد. از اثرات متعدده ژان ژاک هویدا میگردد که فیلسوف شهیر زنده گانی ساده سادگی و بی آرایش، مساوات، عدالت، اعدال را دوست میدارد و مبرهن میگردد که تجمل، تکبر و تجلل، کبر و نخوت جاه طلبی و بد مستی دشمن بزرگش میباشد.

عادات خسیسانه و سفسفه های بی معنی عصرش او را آزرده خاطر میداشت لهذا از هر طرف بر او جویای سعادت میگردد. در کتب تربیوی خویش طوری فکر آزاد و روح بی آرایش را در طفل تزریق مینماید که انسان را متحیر میسازد و مبحث های شیرینی را طرح مینماید که بر قلمش بجز تحسین جواب دیگری نمیتوان گفت حیات روسو در خانه اش به تلخی میگذشت چه همسرش که پرستار قدیم او بود لیاقت همسرتی او را نداشت و فیلسوف را در بسخنان خود مکدر و محزون میداشت.

روسو مذهب پروتستان را قبول کرد و حقوق ملت ژینوا را حاصل نمود در سکونت خود متردد بود که مادام داپینای ( Laabpinay ) خانه ثیلاتی خود را بکنار جنگل مون مرانسی باو تسلیم نمود.

روسو در خانه مادام داپینای هرزده ماه مانده بود و بعضی آثار خود را در آنجا نوشته. بالاخره به نسبت کدام واقعه که سبب آنرا خیلی مبهم است با مادام داپینای و نویسنده بزرگ آن معاصرش ( Diderot ) ( دیدرو ) برهم زد. در سال ۱۷۵۸ رساله مشاهداتش او را در با والتر دشمن ساخت. در نزد دوک و لگزامورک در مون مرانسی برخی از آثارش را اختتام داد. هلویز جدید ۱۷۶۱ کتاب تربیوی اش امیل ۱۷۶۲ که پارلمان فرانسه سوختاندنش را تصویب نمودند و میخواستند که روسو را نیز مقید سازند که فرار نمود.

در آخر حیات روزگار هر گونه تیره بختی و آواره گی او را برای روسو مهیا نمود و تلخترین زندگی را نصیب او کرد بهر دردی میرفت و نا امید باز میگشت در عالم پنا گاهی

نداشت از حوادث مختلفه دماغش اختلافی پذیرفت و مریض گردید . می نویسد که مجبور گردید ولایت برن را ترک گوید و چون میخواست در مسقط الرأس داخل گردد . دروازه هارا برای او بستند بیچاره در انگلستان ونه در نورمندی پناه گاه مییافت و در پاریس اگر چه بعد باو اجازه دادند که بیاید اما کس نداشت که در خانه او

چند روزی بسر برد . تا اینکه در ارمونویل بسال ۱۷۷۸ غمگده جهان را پدرود گفته و بجز ناامیدی و حرمان توشه دیگری باخود نبرد . روسو آثار زیادی نوشته که مشهورترین آنها کتب ذیل اند :

- ژولی یا هلویز جدید ۱۷۶۱
- قرار داد اجتماعی ۱۷۶۲
- امیل ۱۷۶۲
- رساهل کوهسار ۱۷۶۵
- روسو محاکم ژان ژاک ۱۷۷۶
- تخیلات گردش کننده تنها
- اعترافات ۱۷۷۸ - ۱۷۸۱
- رساله موسیقی فرانسه ۱۷۵۲
- قاموس موسیقی ۱۷۶۵

رتال تذکار بنما است روسو

آقای عزیزم ! میدانید که از حیات خود کدام روزها را یاد میثایم و خود را دلخوش میدارم ؟ گمان نکنید که لذتد جوانی من خواهد بود چه آنقدر که قابلی تذکار باشد نیست و اگر باشد با تلخیهای گوناگون آمیخته است و علاوه بر آن روزهای درازی گذشته که از خاطر م آنها را محومی کند .

ایامیکه در تذکار آن سعادت خود را میبایم روزهای انزوا و ساعتی گوشه گیری ، و گردش های تنهائی من میباشد .

بلی زندگانی سعادت من همان روزهای شیرین بود که بسرعت تمام از نظرم محو گردید . حیات مسعودم آوایی بود که با پرستار پر عاطفه ام باسگ با وفا و پشک خوشگلم بامرغان چمن و حیوانات جنگل یا بعبارت آخری با طبیعت گذشتانده و محو قدرت صانع آن میبودم . قبل از آفتاب سر میکشیدم و طلوعش را در باغچه ام نشسته بنظر عبرت میدیدم پیشتر از آن که خورشید خاوری طلوع مینمود نویدم همین بود که هیچ مکتوب یا ملاقاتی لطایف این روز قشنگ را بر هم نزند .

بعد از آن که کارهای متنوعه خویش را بخواش تمام در صبح انجام میدادم چه مرا کسی مجبور نمینمود و با آزادی هر وقت که میخواستم میکردم بزودی تمام چاشتی صرف مینمودم که وقت کافی داشته باشم .

اکثراً قبل از ساعت يك بعد از ظهر با وجود آفتاب سوزان با آشات (سگ او) با وفایم از منزل می برامدم . پاهای خویش را زود بر میداشتم که کسی بدیدن من آمده از رفتن باز ندارد و بعجله تمام راه می افتادم هنگامی که بگوشه میرسدم با هیجان قلبی و شغف زیادی هوای آزاد را تنفس مینمودم و خودم را به آزادی خویش تبریک میگفتم . که در بقیه روز حاکم مطلق خود میباشم .

بعد از آن که خاطر من آسوده میگشتم یا قدم های آهسته تری قطع مسافه مینمودم و گوشه وحشی تری را در جنگل جستجو میکردم و محلی را میخواستم که صنعت دست انسان در آن نباشد تا رمقی اثر حاکمیت و محکومیت این گروه بی سامان را مشاهده نمایم . آشیانی را میخواستم که قبل از من انسان دیگری داخل نگردیده باشد تا در بین و جلوه گاه قدرت ثالثی نگردد در آنجا میبود که در مقابل چشمانم جلال و شوکت نوینی گسترده میشد اوز طلائی رنگ در خشنده گلها و سرخی از هار رنگارنگ بنوعی نمایش میدادند که قلب مرا متأثر میساخت .

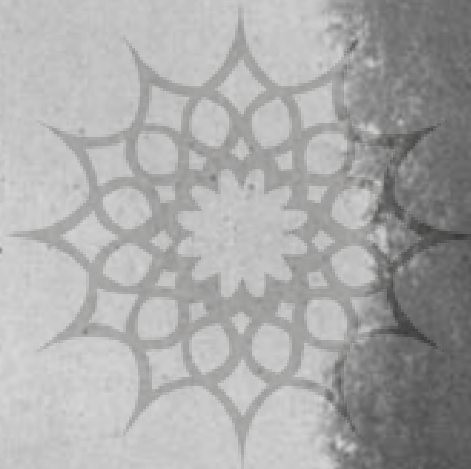
بزرگی و جسامت درختانی که بالای من سایه می انداخت نزاکت و شیرینی گل به ها



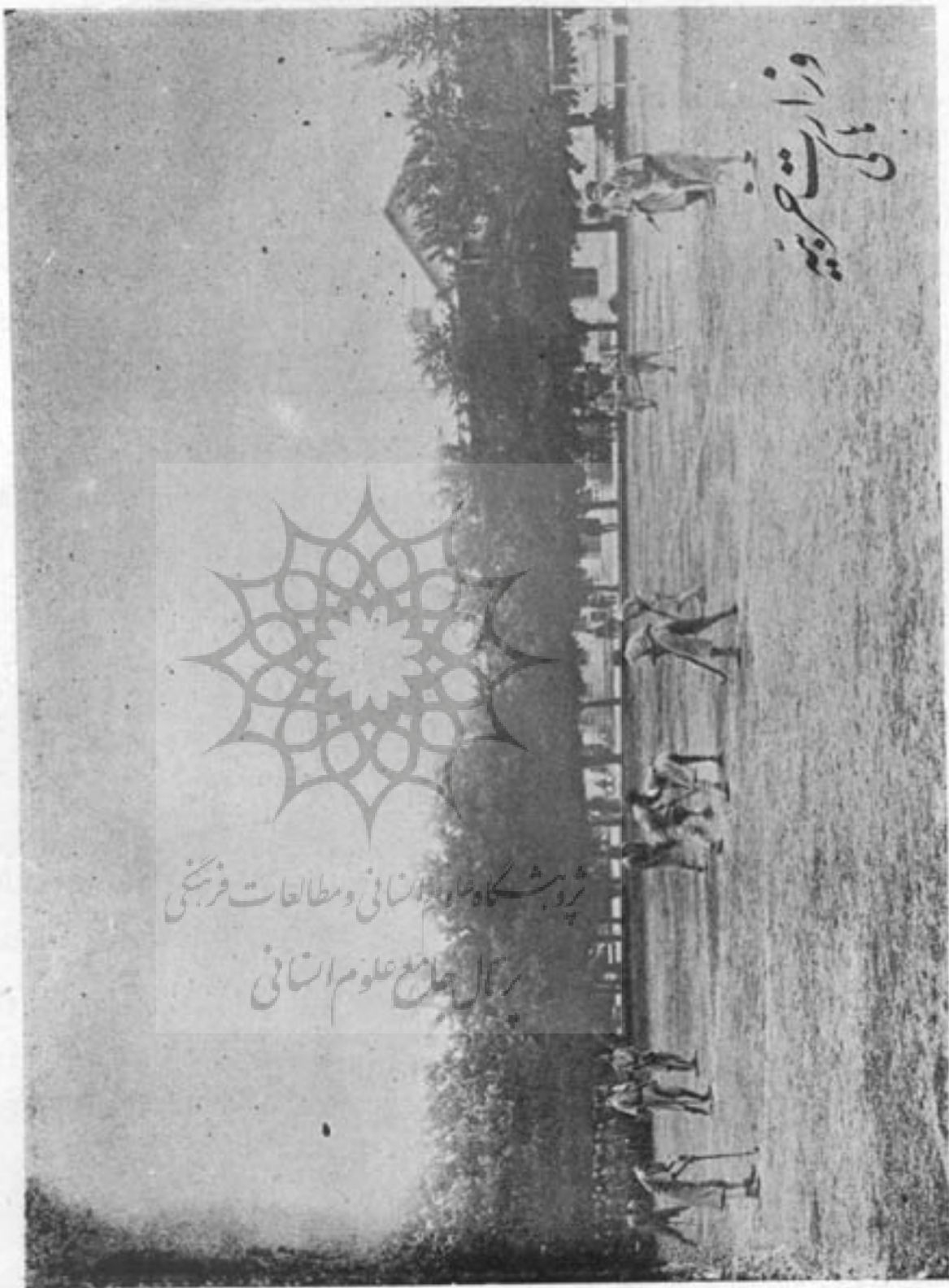
پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه



پژوهشگاه عالی علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
سال چهارم علوم انسانی



که مرا احاطه مینمود و اختلاف الوان و اقسام سبزه هائی که لگد مال میکردم هر يك بدور خویش مرا به تحسین و حیرت میداشت .  
 خیالاتم از ماوای سعادت افکار درهم و برهم ، هوس های بی سروپا ، آرایش های جعلی عالم بشریت را میراند و بعوض آن اشخاصی را که قابل سکونت پناگاه طبیعت باشد درانجا میخواهد جمعیت را تشکیل میداد که خود را بیگانه از ان نمیدیدم بخواهش خویش آوان خوشبختی عالم انسانیت را ترتیب میدادم و بخیالات آن دلخوش میگرددیم این بهترین پرده از صحنه حیاتم میباشد که خاطره شیرینی برایم گذاشته و همیشه آر زوی باز آمدنش را دارم هنگامی که بر چنین لذت بی آرایش و معصومانه عالم بشری تفکر مینمودم حالت حاضره و اخلاق اجتماع انسانی را مشاهده می کردم و میدیدم که چقدر از لذایذ حقیقی خویش دور افتاده اند بی اختیار سرشکم از دیده میریخت و بقلب آتشیم آب می پاشید .



پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 ترك نسب

بی له عشقه ( که م عیب که م هنزادی ) مع علوم ما غوغ کری دی له خانه بل پیوند  
 زه عاشق یم سرو کام دی له عشق نه خلیل نه داؤد زی یم نه مهمند  
 ( رحمان بابا )

نه افغانیم و نی ترك تزاریم چمن زاریم و از يك شاخساریم  
 تمیز رنگ و بو بر ما حرام است که ما پرورده يك نو بهاریم  
 علامه دا کتر و اقبال